

بررسی عناصر محوری ایدئولوژی ملی‌گرایی ایرانی در دوره‌ی پهلوی اول

شهرزاد رومز^۱؛ سید علیرضا ابطحی^۲؛ ناصر جدیدی^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۲/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۵/۱۷

چکیده

جنبش مشروطیت در ایران به دلیل آماده نبودن بسترهای اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی جامعه ایران و دخالت‌های کشورهای بیگانه به‌جای استقرار حکومتی مردم‌سالار، به بی‌نظمی و آشوب انجامید. در چنین شرایطی برقراری امنیت و حفظ یکپارچگی کشور از مهم‌ترین ضرورت‌های جامعه ایران بود. در دوره‌ی انتقال قدرت از قاجار به پهلوی علاوه بر اینکه در ساختار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دگرگونی گسترده‌ای رخ داد، تلاش زیادی برای بازسازی نظام فکری و هویتی ایرانیان صورت گرفت و مفاهیم و مقولات بدیعی وارد ادبیات و واژه‌های مورد استفاده عامه مردم شد. روشنفکران با الگوبرداری از کشورهای اروپایی بهترین راه چاره اوضاع آشفته ایران را تقویت وحدت ملی از طریق تشکیل دولتی مقتدر دانستند. در این مقاله ضمن بررسی روند ملی‌گرایی در دوره‌ی رضاشاه و اینکه عناصر و مؤلفه‌های محوری ایدئولوژی ملی‌گرایانه در آن دوره چه بود؟ تلاش می‌گردد با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی و با تکیه بر منابع و مآخذ معتبر موردبررسی قرار گیرد. به نظر می‌رسد وحدت ملی، باستان‌گرایی، میهن‌دوستی و شاه‌پرستی از عمده مؤلفه‌های محوری ملی‌گرایی ایران در زمان رضاشاه بوده است.

واژگان کلیدی: پهلوی، وحدت ملی، باستان‌گرایی، میهن‌دوستی، شاه‌محوری، ملی‌گرایی.

^۱ گروه تاریخ، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران roumez_sh@yahoo.com

^۲ گروه تاریخ، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران(نویسنده مسئول) abtahi1342@yahoo.com

^۳ گروه تاریخ، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران jadidi-naser@yahoo.com

مقدمه

دوران پس از انقلاب مشروطه از ۱۲۸۵ش تا به سلطنت رسیدن رضاشاه در سال ۱۳۰۴ش از مقاطع مهم تاریخ معاصر ایران است. در این دوران سراسر آشوب و درگیری، جامعه‌ی ایران متأثر از شرایط سیاسی و اجتماعی جهانی، ناخواسته درگیر جنگ جهانی اول شد. جنگی که جز ویرانی و نابودی دستاوردی دیگر برای ایرانیان نداشت. سال‌ها آشوب و درگیری، آن‌چنان تأثیر مخربی بر جامعه‌ی ایران داشت که همگان در پی ایجاد امنیت و آرامش بودند (پورآرین و رجبی، ۱۳۹۲: ص ۲۵).

ضعف و فساد دولت مرکزی و بی‌لیاقتی زمام‌داران قجرايران را در پرتگاه سقوط قرار داده و مداخلات قدرت‌های بزرگ و همسایه، ایران را در آستانه‌ی تجزیه‌قرار داده بود و نیز در حالی که توسعه‌ی اغتشاشات محلی و منطقه‌ای و خودسری‌های ملوک‌الطوایفی‌ها، زمینه‌های داخلی فروپاشی ایران رافراهم ساخته بود. (شهبازی، ۱۳۸۲: ص ۱۶۱-۱۶۰).

روشنفکران و نخبگان سیاسی و فکری در این دوران تنها راه‌هایی از تنش‌ها و کشمکش‌های سیاسی - اجتماعی داخلی و تهاجم و دست‌اندازی نیروهای بیگانه‌ای که موجودیت سیاسی و پیکره‌ی هویتی ملی ایران را در معرض خطر تفرق و انحلال قرار داده بودند، به قدرت رسیدن یک «فرمانروای مستبد روشن‌اندیش و مصلح» و یک «شخصیت نیرومند» می‌دانستند که بیانگر ادراک جدید آنان از هویت جدید در ایران در چارچوب دولتی مقتدر و متمرکز بود. (دیلمقانی، قاسمی، ۱۳۹۶: ص ۱۶۶).

بی‌نظمی و هرج‌ومرج اواخر حکومت قاجار به رضاخان میرپنج این فرصت را داد تا با همراهی انگلستان و برخی نیروهای داخلی، تهران را تصرف کرده و به‌تدریج تمامی قدرت سیاسی در ایران را به قبضه درآورد. وی در مدت چهار سال اوضاع مملکت را از بی‌نظمی و هرج‌ومرج خارج کرد و به‌شدت با هرگونه مخالفی برخورد کرده و برخی نیروهای گریز از مرکز و همچنین جنبش‌ها را سرکوب نمود. رضاخان پس از تصرف تهران و بعد از مدتی وزیر جنگ و نخست‌وزیر شد. به بیان آبراهامیان: «در اوایل سال ۱۳۰۴، رضاخان آن قدر قدرتمند بود که بتواند لقب فرماندهی کل قوا را از مجلس بگیرد. سرانجام، در آذر ۱۳۰۴، از مجلس مؤسسان خواست تا برای خلع قاجار از سلطنت و واگذاری تخت سلطنت به او تشکیل جلسه دهد. سرانجام رضاخان در اردیبهشت سال بعد، به‌عنوان شاهنشاه ایران تاج‌گذاری کرد.

در دوره‌ی انتقال قدرت از سلسله قاجار به رژیم پهلوی علاوه بر اینکه در ساختارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دگرگونی عظیمی رخ می‌دهد، بازسازی شگرفی در نظام فکری و هویتی ایرانیان شکل می‌گیرد و مفاهیم و مقولات بدیعی وارد آن می‌شود. روشنفکران با الگوبرداری از کشورهای اروپایی که در قرن نوزدهم در جهت تشکیل دولت-ملت‌های مدرن گام برداشته بودند بهترین راه چاره اوضاع آشفته ایران را تقویت وحدت ملی از طریق تشکیل دولتی مقتدر می‌دانستند. وحدت ملی به معنای هماهنگی و همبستگی میان اجزای تشکیل‌دهنده یک نظام سیاسی و اجتماعی، یکی از مؤلفه‌های اقتدار و امنیت ملی است. افزایش ضریب وحدت و همبستگی ملت باعث کاهش تهدیدات داخلی و خارجی می‌شود و زمینه‌های مناسبی برای توسعه و پیشرفت کشور فراهم می‌سازد. مجله‌ها و نشریاتی که در این زمان انتشار می‌یافتند، اغلب رسالت خود را حفظ ملیت و وحدت ایران و استقرار حاکمیت ملی می‌دانستند. نشریات پرنفوذی چون کاوه، فرنگستان، ایرانشهر و آینده مروج این ایده بودند که اولین قدم اصلاحات فوری و سیاسی؛ تقویت دولت مرکزی است. دولتی مقتدر که جایگزین دستگاه دیوانی گذشته شود، بساط اقتدار حاکمان محلی را برچیند، تمامیت ارضی و یکپارچگی کشور را تأمین نماید و بر پایه زبان مشترک، فرهنگ واحد و خودآگاهی تاریخی، ملتی یگانه ایجاد کند.

در پژوهش حاضر تلاش شده ضمن بررسی ملی‌گرایی در دوره پهلوی اول به این پرسش پاسخ داده شود که عناصر و مؤلفه‌های محوری ایدئولوژی ملی‌گرایی در دوره پهلوی اول کدامند؟ به نظر می‌رسد وحدت ملی، باستان‌گرایی، میهن‌دوستی و شاه‌پرستی از عمده مؤلفه‌های محوری ملی‌گرایی ایرانی در زمان رضاشاه بوده است که با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی به بررسی موارد ذکر شده پرداخته می‌شود.

لازم به ذکر است نویسندگان پژوهش‌های پیشین غالباً به موضوع عناصر محوری ایدئولوژی ملی‌گرایی ایرانی در دوره‌ی پهلوی اول به‌عنوان موضوعی مستقل نپرداخته‌اند و همه جوانب آن را در نظر نگرفته‌اند. وسعت موضوع و پیچیدگی و چندلایه بودن مبحث موردنظر در ابعاد مختلف اجازه تعمیق و پرداختن به همه عوامل را نداده است. می‌توان گفت کتاب تبارشناسی هویت جدید ایرانی عصر قاجاریه و پهلوی اول اثر محمدعلی اکبری که در سال ۱۳۹۳ انتشار یافته است به مواردی از این موضوع اشاره کرده است. کتاب فرهنگ ستیزی در دوره‌ی رضا شاه به کوشش محمود دلفانی که در سال ۱۳۷۵ انتشار یافته است به جمع آوری اسناد و سخنرانی‌هایی همت گماشته که برخی از این سخنرانی‌ها در رابطه با میهن‌پرستی و شاه‌پرستی می‌باشد. با توجه به اینکه درباره این موضوع

پژوهش کمی صورت گرفته، لذا منابع پژوهشی (مقالات) نیز مورد توجه قرار می‌گیرد، از جمله مقاله ناسیونالیسم و هویت ایرانی مطالعه موردی دوره پهلوی اول از علی‌اشرف نظری که در سال ۱۳۸۶ نشر یافته، در این زمینه مطالبی را به رشته تحریر درآورده است؛ مقاله دیگر شکل‌گیری ملی‌گرایی در ایران اثر علیرضا مومن صفایی و علی‌اکبر علینی که در سال ۱۳۹۸ نگاشته شده است. در این مقاله علاوه بر فهم روند تثبیت الگوی هویت ناسیونالیستی در دوره‌ی پهلوی اول، عناصر و مولفه‌های درونی آن را مورد تحلیل قرار می‌دهد. بنابراین نویسنده این پژوهش در نظر دارد عناصر محوری ایدئولوژی ملی‌گرایی ایرانی در دوره پهلوی اول را به‌عنوان موضوع اصلی و مستقل مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد.

جابجایی گفتمان مشروطیت و اقتدارگرایی

انقلاب مشروطه با این هدف به وقوع پیوست که بتواند اوضاع داخلی را سروسامان بخشد اما هیچ‌گاه به هدف خود نرسید؛ لذا نتیجه‌ای که از آن حاصل شد چیزی جز هرج و مرج و ناامنی در کشور نبود. عواملی که این هرج و مرج و ناامنی‌ها را تشدید می‌کرد عبارت بودند از: الف: وقوع جنگ جهانی اول بر دامنه این هرج و مرج‌ها افزود. آمال مردم این بود که فردی به این بی‌نظمی‌ها و آشفتگی‌ها پایان دهد. ب: در سال ۱۹۱۷ م، روسیه در بحبوحه جنگ جهانی دچار انقلاب شد و ناچار گردید که نیروهای خود را از ایران بیرون راند. ج: انگلستان که اکنون خود را در ایران تنها می‌دید و هجوم بلشویک‌ها را تهدیدی برای منافع خود قلمداد می‌کرد، کوشید تا قرارداد ۱۹۱۹ را با ایران امضا کند. هدف انگلستان از این قرارداد ایجاد حکومتی بود تا بتواند امنیت را به کشور برگردانده و به تبع آن منافع انگلیس در ایران و همسایگی آن را تضمین بخشد. (پورآرین و رجیبی، ۱۳۹۲: ص ۳۹).

از همین رو، اغلب ایرانیان به جست‌وجوی یک رهبر میهن‌پرست برآمدند. تصویر رایج در نشریات آن روزگار یا کشتی سرگشته وطن در دریای طوفانی بود، یا قهرمان حماسی، کاوه آهنگر، که «درفش کایانی» اش را بر دست گرفته تا مملکت را از خطر برهاند. روزنامه‌ها، جزوات و انواع رمان‌های تاریخی و اجتماعی و اشعار میهن‌پرستانه‌ای که در سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۰۰ ش پدید آمدند به چاره‌جویی‌های گوناگون برای سیاست ملی و جهت‌گیری فرهنگی برمی‌آمدند. (قیصری، ۱۳۷۹: ص ۱۸۲).

این منجی در قالب رضاخان میرپنج ظهور کرد و نقش خود را به منزله‌ی رهایی‌بخش ملت ایران و تأمین‌کننده‌ی استقلال و تمامیت ارضی آنان ایفا کرد. بر این اساس، رضاخان مظهر یک حرکت درون‌زاییده‌ی ملی بود. همچنین، مظهر اراده‌ی قاهره‌ی ماوراءالطبیعه‌ای که هر از چند گاهی در سخت‌ترین شرایط تاریخ پرفرازونشیب ایران تجلی کرده، آن را از شکننده‌ترین لحظات یأس و انحطاط و فروپاشیدگی به نقطه‌ی اوج امید و اقتدار و همبستگی رسانده است. اگر در گذشته‌ی دور کوروش و داریوش یا اردشیر بابکان و نادرشاه افشار انتخاب‌های استثنایی این اراده‌ی خلل‌ناپذیر تاریخی برای نجات ملت ایران از غم و اندوه و ازهم‌گسیختگی بوده‌اند، امروز این قرعه نیک اقبالی و صدارت به نام سربازی فداکار خورده که به اتکای قابلیت‌های منحصربه‌فرد شخصی خود قادر گردیده، موانع اختلال آفرین و ناامن‌زای داخلی و خارجی را یکی پس از دیگری پشت سر گذارده، و افق‌های نوین را پیش روی ملت ایران بگشاید و این شخص کسی نیست جز رضاشاه پهلوی (أصف، ۱۳۸۴: ص ۲۲۳-۲۲۲).

رضاخان، در کودتای نظامی ۳ اسفند ۱۲۹۹ فرماندهی قزاق‌های تیپ همدان را به عهده داشت و پس از پیروزی این کودتا به سرعت به قدرت رسید. وی نخست درجه‌ی سرداری گرفت، در ۱۴ اردیبهشت ۱۳۰۰ به وزارت جنگ منصوب شد و در این سمت از خود قاطعیت و سرعت عمل نشان داد و به کمک نیروی نظامی، امنیت و آرامش را که بر اثر بحران‌های ناشی از جنگ جهانی اول، زوال و تباهی سلسله‌ی قاجار، پیامدهای انقلاب مشروطه ایران (۱۳۲۴ق)، ناتوانی حکومتی و ضعف مالی حکام محلی و نیز عوامل دیگر از کشور رخت بر بسته بود اعاده کرد. سردار سپه در ۴ آبان ۱۳۰۲ به فرمان احمدشاه قاجار به ریاست وزرا منصوب گردید. او در عین حال فرماندهی کل قوا را بر عهده داشت و با نفوذ گسترده در همه شئون کشور، مقدمات انحلال سلسله‌ی قاجاریه را فراهم آورد. مجلس مؤسسان که به منظور انتقال قدرت تشکیل گردید، در ۲۱ آذر ۱۳۰۴ متمم قانون اساسی ایران را اصلاح کرد و سلطنت از خاندان قاجار به او واگذار گردید. رضاخان ابتدای روی کار آمدن به‌عنوان نجات‌دهنده ایران از آشوب و هرج‌ومرج در نظرها جلوه‌گر شد. به نظر برخی رضاخان آمده بود تا آرمان‌های نهضت مشروطیت ایران را که احیای استقلال گذشته ایران بود را جامه عمل بپوشاند.

نگاهی اجمالی بر ملی‌گرایی در دوره پهلوی اول

۱. تعریف مفهومی ناسیونالیسم (ملی‌گرایی)

درباره مفهوم ناسیونالیسم (ملی‌گرایی)، هنوز تعریف دقیق و واحدی ارائه نشده است و دیدگاه صاحب‌نظران در این مورد یکسان نیست. یکی از دلایل مهم این امر، تعریف مفهوم ملی‌گرایی با توجه به جریان تاریخ است. ملی‌گرایی در دوره‌های مختلف شکل ثابتی نداشته است بلکه برحسب عناصری که معتقدان به این ایدئولوژی در تشکیل ملت دخیل دانسته‌اند، گونه‌های مختلفی داشته است. از جمله این عناصر می‌توان به زبان، نژاد، مذهب، سرزمین، تاریخ و فرهنگ. روابط اقتصادی و عوامل سیاسی اشاره کرد.

بسیاری از اندیشمندان حوزه علوم انسانی بر این امر توافق دارند که: «خاستگاه ناسیونالیسم (ملی‌گرایی) به‌مثابه ایدئولوژی و گفتمان، اروپای غربی بوده است و در این خصوص از انقلاب فرانسه به‌عنوان یکی از پدیده‌هایی که تأثیر ژرفی در اشاعه این ایدئولوژی در جهان داشته است، یاد می‌کنند. در این آموزه اصالت به ملت و تقدم هویت ملی بر تمام هویت‌های فرو ملی قومی، زبانی، مذهبی و محلی یا منطقه داده می‌شود. در این آموزه به‌مثابه ایدئولوژی سیاسی، تنها حاکمیت موردقبول، حاکمیت ملی است و بر تاریخ، فرهنگ، اساطیر مشترک، زبان رسمی، خاطرات و حافظه تاریخی تلخ و شیرین مشترک و مانند آن تأکید و اصالت داده می‌شود» (ازغندی و صادقی زیدی، ۱۳۹۵: ص ۸۰).

ملی‌گرایی نوعی عقیده سیاسی است که زمینه یکپارچگی جوامع جدید و مشروعیت ادعای آن‌ها، برای داشتن اقتدار را فراهم می‌آورد. ملی‌گرایی وفاداری اکثریت مردم را متوجه یک دولت - ملت می‌نماید، خواه این دولت - ملت موجود باشد و خواه اینکه به‌صورت یک خواسته باشد (قمری، ۱۳۸۰: ص ۱۷).

آشوری در فرهنگ خود «ناسیونالیسم» (ملت باوری یا ملی‌گرایی) را نوعی آگاهی جمعی یعنی آگاهی به تعلق به ملت یا آگاهی ملی تعبیر کرده‌اند، که غالباً پدیدآورنده‌ی حس وفاداری، شور و دل‌بستگی، افراد به عناصر تشکیل‌دهنده‌ی ملت، یعنی نژاد، زبان، سنت‌ها، عادات و ارزش‌های اجتماعی و اخلاقی و به‌طور کلی فرهنگ می‌شود (آشوری، ۱۳۷۹: ص ۳۱۹).

ال تی سرجنت ملی‌گرایی را «ایدئولوژی برخاسته از حس میهن‌دوستی می‌داند که مردم جامعه در آن سهیم و شریک‌اند. حس میهن‌دوستی اعتقادی کم‌وبیش «فردی» است که در آن رفاه و خوشبختی شخص و گروه‌های وابسته به آن‌ها، در گرو صیانت یا توسعه‌ی قدرت و فرهنگ جامعه تلقی می‌گردد. ایدئولوژی ملی‌گرایی به‌آسانی توجیه‌پذیر است؛ مردم را به قربانی کردن منافع شخصی برای

هدف‌های حکومتی ترغیب و تشویق می‌نماید و احتمال تحقق یا عدم تحقق این اهداف هر دو وجود دارد.» (سرچنت^۱، بی‌تا: ص ۶-۷).

در اصطلاحات سیاسی ملی‌گرایی این‌گونه تعریف شده است: «ملی‌گرایی آگاهی ملی و احساس تعلق به یک ملت مشخص که با ویژگی‌های خاص (مانند نژاد، زبان، نمادها، سنت‌ها و ارزش‌های اجتماعی و اخلاقی) از سایر ملت‌ها متمایز شده است. وفاداری به خاک و دولت و فداکاری برای آن از ارکان ملی‌گرایی است.» (قدوسی زاده، ۱۳۸۷: ص ۱۲۶-۱۲۵).

طبق تعریفی دیگر از ریچارد کاتم^۲ ملی‌گرایی را می‌توان: «با تسامح و به شیوه و لفظ قدمای چند دهه‌ی پیش آئین اصالت دادن به ملت و ملی‌گرایی دانست با این تلقی و تسامح نسبت به آن ملت گروهی هستند که خود را دارای پیوندها و علقه‌هایی می‌بینند که این پیوندها نسبت به دیگر علقه‌ها، ارجحیت دارد؛ بنابراین در رابطه با همین پیوند و علقه‌هاست که می‌توان از سابقه‌ی یکسان و مشترک تاریخی، فرهنگی، اقتصادی، زبانی، نژادی نام برد که به‌عنوان ملاط و رکن اتصال‌دهنده به کار می‌روند. درباره‌ی عنصر و یا عناصر پیونددهنده افراد یک جامعه تحت عنوان ملت به مسائلی هم چون پیشینه فرهنگی، تاریخی، مذهب، زبان استناد شد» (کاتم، ۱۳۷۱: ص ۵).

برای ملی‌گرایی چهار ویژگی برشمرده شده است که به بیان غلام‌رضا بابایی عبارت‌اند از: «خصلت ملی یا کشش به‌سوی آن؛ صفات مشخصه هر ملت؛ دفاع از علایق ملی یا یگانگی و استقلال آن؛ هواخواهی غیورانه‌ی هر کس نسبت به ملت خود و اصول آن، یا وطن‌پرستی.» (علی بابایی، ۱۳۷۵: ص ۲۱۰-۲۰۹).

اگرچه تعریف ملی‌گرایی، کمی دشوار به نظر می‌رسد، ولی می‌توان نتیجه گرفت که ملی‌گرایی عبارت است: احساس وابستگی عمیق به ملتی خاص و وفاداری مطلق به آن؛ به‌گونه‌ای که این وابستگی، بر هر چیز دیگری مقدم می‌شود.

۲. رشد اندیشه ملی‌گرایی در ایران دوره پهلوی اول

نابسامانی‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی فراوان، که حکومت و جامعه با آن‌ها دست‌به‌گریبان بود، بستری فراهم آورد تا در آن ملی‌گرایی به‌عنوان راه‌حلی برای رفع این نابسامانی‌ها مطرح گردد. ملی

^۱ L.T.sargent

^۲ Richard Cottam

گرایی در کشور ما تاریخی صدساله دارد و اولین جلوه‌ی ملیت ایرانی را در نهضت تنباکو می‌توان مشاهده کرد. متفکرین ایرانی برای اولین بار به‌طور جدی با مسائل و آموزه‌های جامعه‌ی غرب آشنا شدند.

ملی‌گرایی بیشتر به‌وسیله محصلان ایرانی در اروپا که با اصول آزادی و حکومت ملی انگلستان و نیز افکار پیشروان انقلاب فرانسه آشنایی داشتند، کم‌کم به ایران منتقل شد آنان که با تحولات غرب بیشتر در تماس بوده و با نوع حکومت آنان آشنا بودند از ناسیونالیسم آگاهی پیدا می‌کردند علاوه بر این‌ها روزنامه‌ها و جراید خارجی نیز توسط ادوارد برجیس^۱ انگلیسی ترجمه و به نظر ناصرالدین‌شاه و صدراعظم می‌رسید

آدمیت علاوه بر عوامل فوق به عواملی دیگر نیز اشاره نموده است: «پژوهش‌ها و کاوش‌های جدید تاریخی که معرفت درباره‌ی تاریخ و مدنیت ایران باستان را خیلی ترقی داد و این خود موجب هوشیاری و دل‌بستگی بیشتر به تاریخ ملی گذشته شد؛ نمو ناسیونالیسم اروپایی که پس از انقلاب بزرگ فرانسه به‌صورت آئین سیاسی سده نوزدهم درآمد و با بسط روابط ایران و اروپا آن اندیشه‌ها در ایران نفوذ یافتند.» (آدمیت، ۱۳۵۷: ص ۲۶۴).

سال‌های ۱۲۹۶-۱۲۸۵ش سال‌های تکوین نظام عقیدتی ملی‌گرایی ایران بود. روشنفکرانی چون طالبوف، آخوندزاده با حمله به بنیان‌های مذهبی و سنتی و تمجید از ایران باستان و با تکیه بر حکومت قانون، به تکوین نظام عقیدتی ملی‌گرایی منهای مذهب پرداختند. همین اندیشه‌های ملی‌گرایانه و لیبرال در رخداد انقلاب مشروطه مؤثر افتاد (سردارآبادی، ۱۳۷۸: ص ۱۳۵).

پس از پیروزی انقلاب مشروطیت در ایران و ایجاد نظام سیاسی جدی، بیش‌ازپیش اندیشه ملی‌گرایی در فضای سیاسی و فرهنگی ایران تثبیت یافت. از سوی دیگر، تحولات سیاسی و اجتماعی عصر مشروطه و وقوع جنگ اول جهانی که ناامنی و ناکارآمدی گسترده‌ای را در ساختار سیاسی ایران فراهم آورد، موجب گرایش هر چه بیشتر روشنفکران و برخی رجال سیاسی آن روزگار به ملی‌گرایی و مظاهر اصلی آن همچون دولت ملی به‌منظور ایجاد ثبات و امنیت و توسعه در ایران شد. (کشاورزی‌نیا، ۱۳۹۵: ص ۱).

^۱ Edward Burgess

طی سال‌های بعد از پیروزی انقلاب مشروطه و به دنبال تحولاتی که در نهایت به قدرت‌گیری رضاخان و تأسیس سلطنت پهلوی می‌انجامد، ضرورت ایجاد ثبات و اقتدار و امنیت ملی از یک‌سو، و تلاش رضاشاه برای ایجاد دولت مدرن کسب وحدت ملی از سوی دیگر، موجب توجه هر چه بیشتر و وسیع‌تر به ایدئولوژی ملی‌گرایی و به‌خصوص «ملی‌گرایی احیاگر» و سپس باستان‌گرا می‌شود (طرفداری، ۱۳۹۷: ص ۵۸).

اگرچه روند باستان‌گرایی در اواخر دوره‌ی قاجار و مخصوصاً به عصر مشروطه باز می‌گشت اما رضاشاه در قالب تبلور این خواسته به صحنه آمد. از همین روی، ملی‌گرایی ایرانی که به دنبال جنبش مشروطه و جنگ جهانی اول در جستجوی یک حکومت قوی مرکزی بود و بیش از هر چیز در ارتقای موقعیت رضاخان از یک سرهنگ قزاق به شاه ایران نقش داشت، در این زمان به‌عنوان یک ابزار سیاسی مهم برای تبدیل جامعه‌ی سنتی ایران به یک ملت واحد، در اختیار حکومت رضاشاه قرار گرفت. باید اذعان کرد تا قبل از این زمان، ملی‌گرایی به‌عنوان اندیشه‌ای مربوط به حوزه‌ی عمومی در سطح جامعه مطرح بود و دولت مشروطه هم نتوانسته بود، یا آن‌قدر تجربه نداشت که آن را به‌عنوان یک ابزار سیاسی در اختیار بگیرد (یاراحمدی، ۱۳۹۳-۱۳۹۴: ص ۱۲۵) و از آن، در جهت پیشبرد اهداف دولت استفاده می‌شد.

ملی‌گرایی رضاشاه دو جنبه داشت: فکری و عملی. این ملی‌گرایی نشئت گرفته بود از: آگاه شدن به افکار ملی‌گرایی و تاریخ اروپا؛ آگاهی و توجه نوینی به تاریخ ایران باستان؛ و روان‌شناسی ستم‌دگانی که ترکیبی از خشم و سرافکندگی را با آرمان‌های مینوی و عقده‌ی خودبزرگ‌بینی یکجا جمع می‌کند. ولی پیش از اینکه ملی‌گرایی تبدیل به مرامی رسمی شود، هنوز مفهومی ذهنی بود. نوعی بیان هنری از افتخارات باستان، ناکامی‌های حال و آرزوهای بزرگ برای آینده. هنوز بیش از آنکه ملی‌گرایی حکومت‌کنندگان باشد به حکومت‌شوندگان تعلق داشت. موج نوپایی بود که تکیه‌گاه عاطفی محکمی در میان روشنفکران متجدد ناراضی داشت. انگیزه آن، احساس خشم و شرمساری از بابت افول فرهنگی و عقب‌ماندگی اقتصادی و ناتوانی سیاسی بود و قوه‌ی محرکه آن، دستاوردهای واقعی و خیالی ایران باستان. از یک‌سو مخالف جهان‌خواری قدرت‌های اروپایی بود و از سوی دیگر شیفته و فریفته‌ی فرهنگ و اقتدار اروپای جدید. (کاتوزیان، ۱۳۸۹: ص ۴۳۲-۴۳۱).

ملی‌گرایی این دوره‌ی کشور یک پدیده‌ی متناقض بود چون از یک‌سو «به‌شدت غرب‌گرا» بود و از سوی دیگر و در همان حال نسبت به غرب «بدگمانی و ناراضیتی» وجود داشت و نوعی بیگانه‌ترسی

حکم‌فرما بود. گرایش شخص رضاشاه نسبت به غرب رابطه‌ی پیچیده‌ی عشق- نفرت بود. او در ۱۳۰۹ش در سخنرانی خود خطاب به دانشجویانی که عازم دانشکده‌های اروپا بودند «اخلاقیات» غرب را به شیوه‌ی حیرت‌انگیزی تحسین کرد و هدف از فرستادن دانشجویان را دیدن آموزش اخلاقی دانست. در ادامه‌ی نطق خود اظهار امیدواری کرد که «غرب بر ایرانیان تأثیرگذار باشد.» و در عین حال از دانشجویان خواست که «بهترین ایرانیان باشند و نسخه‌بدل غربی نشوند و همواره از ملیت خود احساس غرور» نمایند. در همان حال چنین احساس می‌کرد که «ایران باید یاد بگیرد که بدون خارجیان به زندگی ادامه دهد.» (فوران، ۱۳۷۷: ص ۳۴۰-۳۳۹).

رضاشاه از یک طرف، هنجارها و سنت‌های موجود از جمله بسیاری از میراث‌های فرهنگی ایرانیان و حتی گاه شعر قدیم فارسی را تحقیر می‌کرد و چه‌بسا مایه‌ی ننگ می‌دانست و از طرف دیگر درباره‌ی افتخارات ایران باستان خیال‌پردازی و احساس غرور می‌کرد. از بابت عوام‌الناس و آداب‌ورسومشان خجالت می‌کشید و از اینکه اروپائیان ممکن است کارهای «آن‌ها» را پای «ما» بنویسند ناراحت بود، اما عاشقانه به کوروش کبیر و «نژاد آریایی» می‌بالید (کاتوزیان، ۱۳۸۹: ص ۴۳۲).

البته این تناقض منحصر به رضاشاه نبود و آن نیز به‌نوبه‌ی خود از افکار روشنفکران به رضاخان منتقل شده بود. چه قبل از کودتا و چه بعد از کودتا؛ که به‌وضوح در مجلات و روزنامه‌ها و نوشته‌هایشان دیده می‌شد. همچنین بعد از به قدرت رسیدن رضاشاه، اصلاحات و اقدامات رضاخان در جهت هر چه بیشتر غربی شدن و هماهنگ شدن با غرب پیش می‌رفت و به اقتباس از فرهنگ و تکنولوژی مدرن اروپایی می‌پرداخت (کجباف، احمدوند، ۱۳۹۰: ص ۱۴۹). از سوی دیگر در این زمان مخصوصاً اواخر این دوره گروهی با این تصور از هویت ملی، چنان راه افراط را پیش گرفتند که از نژاد آریایی به‌عنوان یکی از مشخصه‌های هویت ایرانی نام بردند. حکومت پهلوی که خاستگاه خود را در ایدئولوژی آریایی می‌دید، مبدأ تاریخ تمدن در ایران را، از عهد بلندآوازی باستانی آن، از روزگار کوروش هخامنشی گذاشته، و در این راه، مجدانه و به تعمد شرایطی پدید آورد که متجددین ایرانی بتوانند گفتمان تازه‌ای به نام ناسیونالیسم آریایی را صورت‌بندی کنند. گفتمان جدید گاه به‌افراط، متمرکز در نقد دین و توجه به هویت تاریخی موجود بود (بهادری، ۱۳۹۱: ص ۲۲۷).

گفتنی است که در سال ۱۳۱۳ش شاه با ترغیب سفارت ایران در برلین دستور داد که از این پس نام «ایران» جای «پرسیا» را خواهد گرفت. در یک بخشنامه حکومتی این توضیح آمده بود که واژه «پرسیا» با فساد گذشته‌ی قاجار هم‌معنا بود و تنها به بخشی از ایران، استان فارس، اطلاق می‌شد در

حالی که «ایران» یادآور شکوه باستانی کشور و نشانگر اهمیت زادگاه نژاد آریایی است (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ص ۱۷).

در عصر رضاشاه ملی‌گرایی به بزرگداشت تمدن ایران پیش از اسلام پرداخت و اسلام را با دیدی مهاجم نگریست. ملی‌گرایان با تقدیس آداب و مظاهر باستانی و تلاش برای طرد لغات عربی از زبان فارسی و احیای «ایرانیت» به جای «اسلامیت»، تلاش‌های فرهنگی فراوانی را با پشتیبانی رضاخان پی گرفتند. در گفتمان ملی‌گرایی این دوره در جهتی هماهنگ با گفتمان اولیه، اعراب مسلمان و تا حدی ترک‌ها به عنوان «دیگری» و «بیگانه» تلقی شده که نه فقط عامل انهدام شکوه و شوکت باستانی ایرانیان بلکه مسئول انحطاط دوره‌های بعدی هم معرفی می‌شدند

به اعتقاد سردار آبادی: «ملی‌گرایی رضاشاه، در پی ایرانی بودن ناب از نوع ساسانی آن بود و به افتخار آن، شهرت خود را به پهلوی، که از واژه‌های اصیل ساسانی است، تغییر داد. ملی‌گرایی رضاشاه از طرفی با نوگرایی آمیخته بود که می‌خواست ایران و دولت ایران را با نهادهای اداری مدرن کند و از طرفی دیگر، در جهت تضاد آن تأکید بر فرهنگ و فر دیرینه‌ی شاهنشاهی باستان داشت. در ایران، شور ملی‌گرایانه روشنفکران از نیمه دوم قرن سیزدهم شعله کشید. این شور ملی‌گرایانه، که در پی یافتن عنصرهای هویت ملی ایران بود، ناگزیر و به درستی به زبان فارسی، یعنی مهم‌ترین فصل مشترک ملت ایران و ملیت ایرانی، بیش از هر چیز تانید کرد. زبان فارسی نه تنها میراث ادبی درخشانی پشت سر داشت، که ایران آن زمان را نیز به تاریخ باستان می‌پیوست.» (سردار آبادی، ۱۳۷۸: ص ۱۳۸-۱۳۶).

عناصر محوری ایدئولوژی ملی‌گرایی ایرانی در دوره‌ی پهلوی اول

۱. وحدت ملی

وحدت ملی به معنای هماهنگی و همبستگی میان اجزای تشکیل‌دهنده‌ی یک نظام سیاسی و اجتماعی، یکی از مؤلفه‌های اقتدار و امنیت ملی است. افزایش ضریب وحدت و همبستگی ملی باعث کاهش تهدیدات داخلی و خارجی می‌شود و زمینه‌های مناسبی برای توسعه و پیشرفت کشور فراهم می‌سازد (قاسمی و ابراهیم‌آبادی، ۱۳۹۰: ص ۱۰۸).

جنبش مشروطیت در ایران به دلیل آماده نبودن بسترهای اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی جامعه ایران و دخالت‌های کشورهای بیگانه به جای استقرار حکومتی مردم‌سالار، به بی‌نظمی و آشوب

انجامید. در چنین شرایطی برقراری امنیت و حفظ یکپارچگی کشور از مهم‌ترین ضرورت‌های جامعه ایران بود. روشنفکران با الگوبرداری از کشورهای اروپایی که در قرن نوزدهم در جهت تشکیل دولت-ملت‌های مدرن گام برداشته بودند بهترین راه چاره اوضاع آشفته ایران را تقویت وحدت ملی از طریق تشکیل دولتی مقتدر می‌دانستند (رسولی، ۱۳۹۷: ص ۴۱).

ملک‌الشعراى بهار از چهره‌های ممتاز فرهنگ و ادب معاصر درباره‌ی وضعیت ایران در این زمان چنین آورده است: «آن روز دریافتیم که حکومت مقتدر مرکزی از هر قیام و جنبشی که برای اصلاحات بر پا شود صالح‌تر است و باید همواره به دولت مرکزی کمک کرد و هوچیگری و ضعیف ساختن دولت و فحاشی جراید به یکدیگر و به دولت و تحریک مردم ایالات به طغیان و سرکشی برای آتیه‌ی مشروطه و آزادی و حتی استقلال کشور زهری کشنده است.» (قدس، بی‌تا: ص ۴۹)

توسل روشنفکران و نظریه‌پردازان این دوره به «یک دماغ منور و فکر باز» بیانگر ادراک جدید آنان از هویت جدید در ایران در چارچوب دولتی مقتدر و متمرکز بود که بتواند با رفع ازهم‌گسیختگی و تنش‌های عارض شده، «سعادت را بر ما تحمیل کند» و «پرده اوهام را به‌زور از جلو چشم ما رد نماید»، نشریات پرنفوذی چون کاهو، فرنگستان، ایرانشهر و آینده مروج این ایده بودن که اولین قدم اصلاحات فوری و سیاسی؛ تقویت دولت مرکزی است. دولتی مقتدر که جایگزین دستگاه دیوانی گذشته شود، بساط اقتدار حکمرانان محلی را برچیند، تمامیت ارضی و یکپارچگی کشور را تأمین نماید و بر پایه زبان مشترک، فرهنگ واحد و خودآگاهی تاریخی، ملتی یگانه ایجاد کند (نظری، ۱۳۸۶: ص ۱۴۶-۱۴۵).

تقدیر، ضرورت، تصادف یا سیر طبیعی رخدادها فردی به اسم رضاخان را از سال ۱۲۹۹ش در تاریخ معاصر ایران مطرح می‌سازد. ناسیونالیست‌های لیبرال و محافظه‌کار ایران از ستایشگران رضاشاه بودند. ناسیونالیسم‌های تجددخواه امیدوار بودند با ایجاد دولتی مقتدر بساط حکمرانان محلی برچیده شود، مسئله عشایر برای همیشه حل شود، تمامیت ارضی و یکپارچگی کشور تأمین شود، دست علما از مداخله در امور عمومی و دنیوی کوتاه شود به‌جای موزاییکی از اقوام که به زبان‌های گوناگون سخن می‌گویند و به فرقه‌های مختلفی تقسیم می‌شوند ملتی یگانه و متحد ایجاد شود که به زبان مشترکی سخن می‌گویند، دارای فرهنگ واحدی هستند و به هستی امروزی و گذشته‌ی تاریخی خود آگاه‌اند (فاضلی، سلیمانی قره‌گل، ۱۳۹۱: ص ۲۸).

نادر انتخابی می‌نویسد: «راه‌حلی که محمود افشار پیشنهاد می‌کند سیاست اتحاد ملی است. او چنین توضیح می‌دهد: «ایدئال یا مطلوب اجتماعی ما حفظ و تکمیل وحدت ملی است. مقصود ما از وحدت ملی ایران وحدت سیاسی، اخلاقی و اجتماعی مردمی است که در حدود امروز مملکت ایران اقامت دارند. این بیان شامل دو مفهوم دیگر است که عبارت از حفظ استقلال سیاسی و تمامیت ارضی ایران باشد؛ اما منظور از کامل کردن وحدت ملی این است که در تمام مملکت زبان فارسی عمومیت یابد، اختلافات محلی از حیث لباس، اخلاق و غیره محو شود، و ملوک‌الطوایفی کاملاً از میان برود، به عقیده ما تا در ایران وحدت ملی از حیث زبان، اخلاق و لباس حاصل نشود هر لحظه برای استقلال سیاسی و تمامیت ارضی ما احتمال خطر است.» (انتخابی، ۱۳۷۲: ص ۲۰۰).

به عقیده افشار، وحدت ملی به معنای از بین رفتن تمامی تفاوت‌های فرهنگی موجود در جامعه‌ی ایران از حیث شیوه زندگی، زبان، لباس و ... است. این برداشت از وحدت ملی که می‌توان آن را «مشابه‌سازی فرهنگی» یا «یکسان‌سازی فرهنگی» نامید؛ می‌خواهد از درون ترکیب پرتنوع زبانی و قومی ایران، ملتی یگانه و یکپارچه بسازد، که از هر حیث وحدت داشته باشد؛ اما این تعبیر از وحدت ملی، به‌هیچ‌عنوان با ویژگی‌های فرهنگی جامعه ایران، از نظر تنوع و تکثر زبانی و مذهبی و شیوه‌ی زیست اجتماعی متناسب نبود و به همین دلیل هم با مقاومت اجتماعی گسترده‌ای مواجه شد.

افشار، برای عمومیت یافتن زبان فارسی به‌عنوان زبان ملی ایرانیان روش‌هایی را پیشنهاد می‌کند. از جمله: تأسیس مدارس ابتدایی، وضع قانون تعلیم عمومی و اجباری و مجانی و فراهم آوردن وسایل اجرای آن، تدریس زبان فارسی و تاریخ ایران در تمام مملکت، نشر هزار کتاب و رساله‌ی دل‌نشین و کم‌بها به زبان فارسی در تمام مملکت به‌خصوص آذربایجان و خوزستان، و انتشار روزنامه‌های کوچک ارزان‌قیمت محلی به زبان ملی در نقاط دور دست مملکت. همچنین وی معتقد است، می‌توان بعضی از ایالات فارسی‌زبان را به نواحی بیگانه زبان فرستاد و در آنجا ده‌نشین کرد، و در عوض ایالات بیگانه زبان آن نقاط را به‌جای آن‌ها به نواحی فارسی‌زبان کوچ داد. اسامی جغرافیایی را که به زبان‌های خارجی و یادگار تاخت‌وتاز چنگیز و تیمور است، باید به اسامی فارسی تبدیل کرد.

از دیدگاه سعید نفیسی یکی دیگر از کارگزاران فرهنگی دوره رضاشاه، «با توجه به آنکه تا قبل از حکومت پهلوی به علت اختلافات عادات و لباس و عقاید و آراء و زبان به‌هیچ‌وجه وحدت ملی و نژادی در ایران وجود نداشت لازم بود وحدت و یکرنگی در میان افراد مختلف و طوایف و قبایل گوناگون ایران، که همه از یک نژاد بودند، فراهم شود.» (نفیسی، ۱۳۴۵: ص ۷۵).

در واقع یکی از دغدغه‌های اصلی بسیاری از روشنفکران دوره‌ی رضاشاه، وحدت ملی اقوام ایرانی بود و از نظر آنان بهترین راه رسیدن به این هدف تلاش در راستای ملت‌سازی و یکسان‌سازی فرهنگ اقوام ایرانی بود. آنان معتقد بودند بنا کردن دولت مدرن در ایران مستلزم تنوع فرهنگی کمتر و همگنی قومی بیشتر است.

باستان‌گرایی

باستان‌گرایی، معادل واژه‌ی archaism است که به معنای کهنگی، رجعت به گذشته و اصالت دادن به دوران باستان است. این واژه در فرهنگ سیاسی ایران به معنی رجعت و گرایش عاطفی و رمانتیک به یادمان‌های ایران پیش از اسلام یا عناصر ایران‌شهری دوران اسلامی است. هرچند، ریشه‌های باستان‌گرایی را می‌توان در گذشته‌های دور و بسیاری از مقاطع تاریخ ایران دید: جنبش آذر کیوانیان (دساتیر)، حکومت سامانیان، سیاست‌نامه نویسی، برخی از جریان‌ات عرفانی-آیینی و امثالهم، با این‌همه، باستان‌گرایی پدیده‌ای مدرن و متأخر است که در عرصه فرهنگ، اجتماع و سیاست جامعه ایرانی از اواسط حکومت قاجاریه تا پایان سلسله پهلوی پدیدار گشته و طی چندین دهه به‌عنوان یکی از چالش‌های مهم فکری و فرهنگی جامعه ایرانی، ذهن بسیاری از روشنفکران، نویسندگان، ادیبان و روزنامه‌نگاران و سیاستمداران را به خود مشغول کرده است.

کجیاف معتقد است: «باستان‌گرایی در پی آن است تا با احیاء و تجدید حیات سنت‌ها و عقاید کهن و باستانی، نظم جدیدی را در تفکر اجتماعی، فرهنگی و سیاسی بازآفرینی نماید و زیرساخت‌های فرهنگی و اجتماعی نوینی را بر پایه سنت‌های کهن بنا نهد و با ایجاد تضاد بین دو دوره‌ی تاریخی ایران، یعنی ایران قبل از اسلام و ایران دوره‌ی اسلامی، اسلام و تعالیم آن را به‌عنوان عامل عقب‌ماندگی ایرانیان معرفی می‌نماید.» (کجیاف، احمدوند، ۱۳۹۰: ص ۱۳۷).

درباره علل و زمینه‌های ایجاد و رشد باستان‌گرا دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد. برخی معتقدند: «دیدگاه حسرت‌گرایانه معطوف به ایران باستان» با توجه به ضعف شدید سیاسی، نظامی و اقتصادی «خود» ایران در برابر «دیگری» غرب و آگاهی نخبگان فکری و سیاسی ایران از گذشته‌ی تاریخی ایران، به‌ویژه دوران باستان، یعنی دوران هخامنشی، اشکانی و ساسانی که ایران از بازیگران بزرگ نظام جهانی وقت بود تجلی پیدا کرد. برخی دیگر معتقدند اولین جرقه‌های ایران‌گرایی و بازگشت به

هویت قبل از اسلام وقتی آغاز شد که مستشرقان به بازنویسی تاریخ ایران پرداختند (سلیمانی، ازرمی، ۱۳۹۶: ص ۲۱۱).

بنابراین، در دوره پهلوی، باستان‌گرایی با ایدئولوژی حکومت پهلوی در هم آمیخت و بدین ترتیب، زمینه اتحاد بدنه روشنفکری با حکومت را فراهم کرد. این رویکرد از احیای شکوه و عظمت ایران باستان دو هدف اصلی داشت؛ نخست اینکه با مطرح کردن مفهوم «ایران‌شهری به‌مثابه نوعی ایدئولوژی، به حکومت شاهنشاهی پهلوی مشروعیت ببخشد. به عبارتی، در دوران پهلوی، مفهوم هویت جمعی، همان مفهوم کهن ایران‌شهری است که نظام شاهنشاهی، حافظ و نگهبان آن است. در این نگرش، ملت به‌عنوان شهروند آزاد مفهومی ندارند و گله‌ای تصور می‌شوند که پادشاه، چوپان آن است و هویت ملی با نظام پادشاهی تعیین پیدا می‌کند. از سوی دیگر، گروهی از هواداران این جریان فکری، از هویت ملی چنان راه افراط را در پیش می‌گیرند که از نژاد پاک آریایی سخن می‌گویند و هویت ایرانی را با نژاد مشخص می‌کنند.» (اشرف، ۱۳۷۳: ص ۵۴۴). دوم اینکه، این رویکرد قصد داشت نسبت این‌همانی و شباهت با غرب را برقرار کند تا از این طریق، زمینه را برای گسست از هویت اسلامی فراهم سازد (سلیمانی، ازرمی، ۱۳۹۶: ص ۲۱۲).

در ابتدای حکومت رضاشاه نشریاتی فارسی‌زبانی چون *ایران‌شهر* (۱۹۲۷-۱۹۲۲)؛ آینده (۱۹۲۸-۱۹۲۵) که بر فضای ایدئولوژیک آن زمان اشراف داشتند در انتشار و ترویج این سیاست‌ها پیشگام بودند. به‌عنوان نمونه نشریه *ایران‌شهر* که توسط حسین کاظم‌زاده *ایران‌شهر*، چاپ می‌شد با مقالات خود به ارائه تصویری ایدئال از ایران باستان می‌پرداخت و خواست‌ها و مطالبات خود را در قالب دستاوردهای سلطنت قبل از اسلام مطرح می‌کرد به نظر دست‌اندرکاران این نشریه، راه برون‌رفت از این بحران آن بود که روح ملیت در ایران زنده گردد و این کار را تنها از طریق آشنایی با تاریخ گذشته ایران انجام‌پذیر می‌دانستند (کاظم‌زاده، ۱۳۶۴: ص ۳۸-۳۹).

بعد از آن نیز روزنامه‌ها و مجلاتی مانند *ایران باستان*، *ایران نواخگر*، میهن این مسئولیت را به عهده گرفتند بیشتر مطالب این روزنامه‌ها در توجیه ایدئولوژی حکومت رضاشاه و ساختن پشتوانه‌ی مردمی و فرهنگی برای او و مطرح کردن او به‌عنوان جانشین تاج‌وتخت کیان بود. به‌عنوان نمونه روزنامه *ایران باستان* به مدیریت سیف آزاد- همان گونه که از نام روزنامه پیداست-گرایش شدید باستان‌گرایی داشت و در جهت تبلیغ ناسیونالیسم باستان‌گرای رضاشاه گام برمی‌داشت به‌طوری که در صفحه اول روزنامه زیر اسم آن نوشته شده است «این نامه طرفدار شاهنشاهی و عظمت ایران باستان

است» و مرام روزنامه را چنین نوشته است «ترقی و عظمت ایران و ایرانیان، ایجاد و تقویت حس وطن‌پرستی و ملت‌خواهی و متوجه ساختن ایرانیان به اوضاع و گزارش دنیای امروز» (یاراحمدی، ۱۳۹۴-۱۳۹۳: ص ۱۲۷).

تبلیغات رسمی حکومت پهلوی در راستای تبلیغات باستان‌گرایی مانند تحقیق در ادبیات و زبان ایران باستان و آموزش زبان و خط پهلوی و تاریخ‌نگاری باستانی را شامل می‌شد. از جمله آثار شاخص باستان‌گرایانه این دوران می‌توان به آثار کسانی چون احمد کسروی «شهریاران گمنام»، پیرنیا «ایران باستان» و آثار یحیی دولت‌آبادی (حیات یحیی) که سه اصل درستی در رفتار، گفتار و پندار را سرلوحه برخی اشعار خود قرار داده است را می‌توان نام برد. از جمله نکات موردتوجه در این دوره تلاش زرتشتیان و پارسیان هند و زرتشتیان چین در همراهی رضاشاه برای احیاء فرهنگ و آداب‌ورسوم ایران باستان است و رضاشاه زرتشتیان را یادگار نیاکان و فرزندان اصیل و نجیب این آب‌وخاک می‌شمرد (کجباف، احمدوند، ۱۳۹۰: ص ۱۴۸-۱۴۷).

ملی‌گرایی باستان‌گرایانه رضاشاهی و هدایت پهلوی اول به تاریخ پیش از اسلام ایران، در انتساب تبلیغاتی حکومت پهلوی به دودمان هخامنشی بروز کرد که یکی از تجلیات آن احداث بسیاری از بناهای عمومی به سبک معماری هخامنشیان و جلوه دیگر آن ایجاد دوره‌های آموزشی زبان پهلوی در سال ۱۳۱۴ در دانشگاه تهران بود. همین روحیه مباهات به میراث گذشته ایران به ایجاد «فرهنگستان» در ۱۳۱۴ انجامید که هدف آن واژه‌سازی فارسی برای لغات بیگانه به‌ویژه عربی و مفاهیم جدید بود و دیگر تأسیس انجمن آثار ملی و موزه ملی به‌منظور حفظ و نمایش میراث فرهنگی کشور و سرانجام «کتابخانه ملی» که در ۱۳۱۶ تأسیس شد (علیزاده و طرفداری، ۱۳۸۹: ص ۱۱۱).

با توجه به تبلیغات ایدئولوژیک مطبوعات این دوره، آشکارا می‌توان لزوم الگوپذیری «ایران نو» را از سازمان اجتماعی «ایران کهن» دریافت؛ از جمله تبلیغ جشن‌های باستانی ایران (نوروز، مهرگان، سده) به‌عنوان آیین‌های بسیار قدیم نژاد ایرانی و مختصات ریشه‌ی آریایی، تشویق به ورزش‌های دیرینه‌ی ایرانی (اسب‌دوانی و چوگان)، توصیف سلوک اخلاقی ایرانیان باستان و مهم‌تر از همه توجه به آیین دینی آنان، آیین زردشتی، به‌مثابه دین باستانی برتر و دینی که اصول رفتاری متین آن، پندار نیک، کردار نیک و گفتار نیک، اساس و روش پیشرفت ایرانیان قدیم بوده است و پس از این نیز می‌تواند باشد. در اصول ده‌گانه‌ی «جمعیت جوانان پیش‌آهنگ» ایران، پای بندی جوانان این جمعیت به مبانی اخلاقی سه‌گانه‌ی دین زرتشت به‌طور مؤکد مقید شده بودند. گاه به رضاشاه پهلوی نیز منجی

زرتشتیان خطاب می‌شد، پهلوانی که خداوند یگانه، «هورامزدا» و «حافظ سرزمین زردشت»، او را برانگیخت تا این مرزوبوم را از نیستی نجات دهد (أصف، ۱۳۸۴: ص ۲۴۵-۲۴۴).

۲. میهن‌دوستی و شاه‌محوری

در ادبیات موجود، غالباً مفهوم ملی‌گرایی در ارتباط با مؤلفه‌هایی نظیر احساس وفاداری به ملتی خاص، رعایت منافع ملی، اهمیت اساسی دادن به صفات ویژه (خصیصه‌های) ملی، حفظ فرهنگ ملی و حق هر ملت برای داشتن حکومتی مستقل مورد توجه می‌شود (استنلی^۱، بی‌تا: ص ۵-۴).

از این رو، میهن‌پرستی بازتاب آگاهی یافتن از تعلق جمعی و گاه جنبه یا نمود ملی‌گرایی تصور می‌شود؛ اما میهن‌پرستی برخلاف ملی‌گرایی که بر ساخته‌ای ایدئولوژیک است، دلالت بر عشق طبیعی و احساس ذاتی به میهن یا سرزمین آبا و اجدادی دارد که ممکن است قطع نظر از اینکه جامعه انسانی در قالب ملت‌های گوناگون تعریف شده یا نشده باشد، وجود داشته باشد (نظری: ۱۳۸۶: ص ۱۶۳).

نجات مادر وطن از دست اجنبی‌ها و ناهلان، هسته اصلی ملی‌گرایی ایرانی در دوره‌ی پس از جنگ جهانی اول را تشکیل می‌داد. دوره‌ی سلطنت رضاشاه، بین میهن‌دوستی و شاه‌پرستی، هم‌ذاتی در نظر گرفته شد و این دو قرین یکدیگر و دوقلوهای ایرانی در گستره‌ی تاریخ به حساب می‌آمدند. در پروژه هویت‌سازی دولت پهلوی، میهن‌دوستی و شاه‌پرستی دو اصل جدایی‌ناپذیر و در عین حال بنیادی ملیت ایرانی را تشکیل می‌دادند (اکبری، ۱۳۹۳: ص ۲۶۰).

مؤمن صفایی به نقل از هیلل فریش در دائره‌المعارف ناسیونالیسم می‌نویسد: «ملی‌گرایی پهلوی بیشتر به سمت نوعی میهن‌پرستی شخصی شده در نوسان بود، زیرا به‌جای آنکه بر گرایش‌های آزادی خواهانه و قانون‌گرایانه در قالب یک سرزمین معین تأکید نماید مبتنی بر وفاداری شخصی، سنتی، فرهنگی یا معطوف به نژاد بود. موج میهن‌پرستی در کشورهای نظیر عثمانی و ایران با گسترش و رشد نوعی ملی‌گرایی ارگانیک یا قومی (تورانیسم و آریایی‌گری) دنبال شد که خواهان ایجاد هویت مشترک و تحقق روحیه‌ای بنیادی از جمع‌گرایی بود، نه آنکه به دنبال شکلی از حکومت باشد که حقوق آحاد شهروندان را تضمین کند. در این نوع نگاه، مفهومی از هویت ملی به‌عنوان ایدئولوژی رسمی دستگاه پادشاهی ساخته‌وپرداخته و تبلیغ شد که همان مفهوم کهن (ایران‌شهر) است که حافظ و نگهبان آن نظام شاهنشاهی است. در این راه با تحریف بسیاری از واقعیت‌ها و با هدف فراهم آوردن

^۱ Ben Stanley

مبانی ایدئولوژی شاهنشاهی تلاش شد تا شاه، شأن و مقامی فراتر از انسان معمولی یافته و بی‌نیاز از مشروعیت مردمی دانسته شود.» (مؤمن صفایی و علینی، ۱۳۹۸: ص ۳۲-۳۱).

نهاد سلطنت در ایران همواره از دو ویژگی بنیادی برخوردار بوده است. اولاً دارای قدرت مطلق بوده، به‌نحوی که بیرون از آن هیچ نهاد دیگری اعم از صنفی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نمی‌توانست وجود داشته باشد. در این سیستم حکومتی، نهاد سلطنت با تکیه بر قدرت شاه به‌غایت مستبدانه عمل می‌کرد و قدرت شاه در سطحی بسیار گسترده شامل مالکیت بر همه‌ی ارکان جامعه می‌شد و مردم ایران جملگی رعیت شاه محسوب می‌شدند و شاه با آنان به هر وضعی که می‌خواست رفتار می‌کرد. ثانیاً همواره در پیرامون نهاد سلطنت هاله‌ای از تقدس کشیده شده بود. در طول دوره‌ی قاجار و به‌طور مشخص با وقوع جنبش مشروطه این اصول مورد تردید قرار گرفتند. به سخن دیگر جنبش مشروطه پایانی بود بر شیوه‌ی سنتی حکومت در ایران که در آن شاه (سایه خدا در زمین) بدون هیچ‌گونه محدودیت قانونی و سازمانی بر رعایایش فرمانروایی می‌کرد. سپس شیوه‌ی مشروطه غالب شد که در آن مردم به‌واسطه‌ی نمایندگان منتخب خود حاکمیت می‌یافتند. در واقع جنبش مشروطه اقتدار حاکمیت را از شیوه‌ی سنتی و آسمانی به‌صورت مدرن و زمینی درآورد و روش پارلمانی را جایگزین قدرت غیرمسئول و مستبدانه‌ی پادشاهی دنیای سنتی نمود و از این زمان سلطنت به‌عنوان «ودیع‌های که به موهبت الهی از طرف ملت به شخص شاه مفوض شده» تعریف گردید (یاراحمدی، ۱۳۹۴-۱۳۹۳: ص ۱۲۳).

رضاخان در ابتدای حکومت خود با مشکلی به نام مشروعیت مواجه شد. وی با اقدامات سریع نظامی و تبلیغاتی توانست در آستانه سلطنت دیدگاه مثبتی در میان توده مردم نسبت به خود ایجاد کند. مراسم آغاز سلطنت نیز با هدف بزرگداشت شاه انجام شد. فروغی در نطق معروف خود در مراسم تاج‌گذاری از رضاخان به‌عنوان منجی ایران و احیاگر شاهنشاهی ۲۵۰۰ ساله نام برد، و او را در ردیف مردان تاریخی چون «اردشیر بابکان» «شاه اسماعیل صفوی» و «نادرشاه افشار» قرار داد. وی رضاخان را «پادشاهی پاکزاد» و «ایرانی نژاد» «وارث تاج و تخت کیان»، «ناجی ملت ایران» و «احیاگر شاهنشاهی ایران باستان» خواند که «ملت ایران» از هر قشر یا جمعیتی باید او را سرمشق خود قرار دهد تا به سرمنزل «سعادت» و «شرافت» دست یابد (آصف، ۱۳۸۴: ص ۲۱۹).

دلفانی می‌نویسد: «حسین معتمدی، یکی از سخنرانان سازمان پرورش افکار درباره شاه‌پرستی، نکته‌های درخور توجهی ابراز داشته است: «شاه‌پرستی بالاترین و مقدس‌ترین حسی است که عظمت

و استقلال هر کشور متکی به دوست. شاه‌پرستی به‌منزله بزرگ‌ترین پایه ایست که عظمت کشور بر آن قرار گرفته است. نیاکان ما بزرگ‌ترین فریضه را که برای خود می‌دانستند خداپرستی و شاه‌دوستی و میهن‌پروری بوده است و همیشه ورد زبانشان جز خدا، شاه، میهن چیز دیگری نبوده و این حس به‌قدری در نهاد آن‌ها ریشه دوانیده بود که می‌توان گفت بالاترین افتخار برای یک نفر ایرانی بوده است که حس شاه‌پرستی و میهن‌دوستی را بدو نسبت می‌دهند. شاه را سایه خدا می‌دانستند و امر او را وحی آسمانی. (دلفانی، ۱۳۷۵: ۵۷-۵۶).

لسان سپهر، فرماندار وقت کاشان و رئیس سازمان پرورش افکار این شهرستان، در سخنرانی خود، این مضمون را با عبارت دیگری بیان می‌کند «همان‌طور که ملت ژاپن مخترع است که سابقه سلطنت دو هزار و پانصدساله دارد و همه‌ساله جشن تشکیل سلطنت دو هزار و پانصدساله را بر پا می‌نمایند ما نیز همین‌طور به قدمت تمدن و تشکیل سلطنت سه‌هزارساله مفتخریم. اکنون پرچم استقلال میهن و پرچم قدرت دولت شاهنشاهی در سرتاسر مرز ایران در اهتزاز و دنیا متوجه عظمت ایران شده است» (اکبری، ۱۳۹۳: ص ۲۶۱). از بیان لسان سپهر نیز می‌توان به همبستگی ذاتی میهن‌دوستی و شاه‌پرستی، در دستگاه فکری نظریه‌پردازان هویت ایرانی متجدد پی برد.

مدارک و اسناد زیادی موجود است که در آن‌ها رضاشاه به‌عنوان یک «منجی» معرفی شده است که از درون توده‌ی مردم به‌عنوان سمبل اقتدار و عظمت ایران ظهور کرده و پیروزی را به بهترین نحو در ایران حاکم نموده است. از گویاترین اسناد در این رابطه روزنامه‌ها، مجله‌ها و کتاب‌هایی هستند که در سطح فراگیر منتشر می‌شدند تا رضاشاه را به‌عنوان محور تمام تحرکات و اصلاحات معرفی نمایند. به‌عنوان نمونه، روزنامه اطلاعات با درج مقاله‌ای تحت عنوان «شاه‌پرستی» این موضوع را به‌دقت موردبررسی قرار می‌دهد. نویسنده در بخشی از مقاله‌ی خود می‌نویسد «پدران ما شاه را حافظ استقلال و عظمت و سرفرازی ایران می‌دانستند. شاه‌پرستی در آن زمان مفهوم وطن‌پرستی امروز را داشت. ایرانیان فقط سلطنت و دفاع از شاه را، چنانکه امروز حفظ وطن و دفاع از آن، را وظیفه‌ی هر فرد از افراد مملکت است، از جمله وظایف اولیه خود می‌دانستند. در ایران به‌واسطه‌ی شاه‌پرستی ایرانیان، و حس احترام و ستایشی که به شاهان داشتند، همیشه پادشاهی در یک سلسله باقی بود» (روزنامه اطلاعات، ۱۳۱۳).

عبدالله طهماسبی به شرح مآل و احوال سیاسی - اجتماعی ایران مقارن سال‌های جلوس رضاشاه تا اواخر آذرماه می‌پردازد. طهماسبی در مقدمه‌ی کتاب هدف از تألیف آن را شرح «عزم و اراده و آثار

وجودی و رشحات عقلی و اخلاقی شاهنشاه ایران اعلیحضرت رضاشاه پهلوی» بیان می‌کند تا وجود او را «سرمشق تکامل اعقاب آینده و نسل‌های متعاقبه گردد و معلوم شود که این نابغه‌ی عصر چگونه با فقدان تمام وسایل درهای سعادت را بروی ملت خود گشوده و با حربیه‌ی سعی و عمل و اصلاح حال ملت و دفع احتیاجات مملکت و خلوص و صمیمیت چه مقام مقدسی را در قلوب عامه احراز و چگونه از روی استحقاق با تمایل عمومی در اورنگ شاهنشاهی ایران جلوس کرده» (طهماسبی، ۱۳۵۵: ص ۳). توجه به این نکته درخور تأمل است که ایجاد پیوستگی ذاتی میان شاه‌پرستی و میهن‌دوستی، و هم‌تراز قرار دادن فرمان یزدان با فرمان شاه، دقیقاً به‌منظور یگانه ساختن شاه، با میهن و خدا بود. موضوعی که در این زمان تحت عنوان مثلث «خدا، شاه، میهن» عنوان شد.

نتیجه‌گیری

جنبش مشروطیت در ایران به دلیل آماده نبودن بسترهای اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی جامعه ایران و دخالت‌های کشورهای بیگانه به‌جای استقرار حکومت مردم‌سالار، به بی‌نظمی و آشوب انجامید در چنین شرایطی برقراری امنیت و حفظ یکپارچگی کشور از مهم‌ترین ضرورت‌های جامعه ایران بود. در دوره انتقال قدرت از قاجار به پهلوی علاوه بر اینکه در ساختار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دگرگونی گسترده‌ای رخ داد، تلاش زیادی برای بازسازی نظام فکری و هویتی ایرانیان صورت گرفت و مفاهیم و مقولات بدیعی وارد ادبیات و واژه‌های مورداستفاده عامه مردم شد. روشنفکران با الگوبرداری از کشورهای اروپایی بهترین راه چاره اوضاع آشفته ایران را تقویت وحدت ملی از طریق تشکیل دولتی مقتدر دانستند.

روشنفکران و رجال سیاسی آن روزگار به ملی‌گرایی و مظاهر اصلی آن همچون دولت ملی به‌منظور ایجاد ثبات و توسعه در ایران گرایش پیدا کردند. به نظر می‌رسد وحدت ملی، باستان‌گرایی، میهن‌دوستی و شاه‌پرستی از عمده مؤلفه‌های محوری ملی‌گرایی ایرانی در زمان رضاشاه بوده است. وحدت ملی به معنای هماهنگی و همبستگی میان اجزای تشکیل‌دهنده‌ی یک نظام سیاسی و اجتماعی، یکی از مؤلفه‌های اقتدار و امنیت ملی است. افزایش ضریب وحدت و همبستگی ملی باعث کاهش تهدیدات داخلی و خارجی می‌شود و زمینه‌های مناسبی برای توسعه و پیشرفت کشور فراهم می‌سازد. درواقع یکی از دغدغه‌های روشنفکران دوره رضاشاه وحدت ملی اقوام ایرانی بود آنان معتقد بودند بنا کردن دولت مدرن در ایران مستلزم تنوع فرهنگی و همگنی قومی بیشتر است. محور دیگر

که بسیار مورد توجه قرار گرفته بود باستان‌گرایی بود. تبلیغات رسمی حکومت پهلوی در راستای تبلیغات باستان‌گرایی مانند تحقیق در ادبیات و زبان ایران باستان و آموزش زبان و خط پهلوی و تاریخ‌نگاری باستانی را شامل می‌شد.

ملی‌گرایی باستان‌گرایانه‌ی رضاشاه به تاریخ پیش از اسلام ایران، در انتساب تبلیغات حکومت پهلوی به دودمان هخامنشی بروز کرد که یکی از تجلیات آن احداث بناهای عمومی به سبک معماری هخامنشیان بود. محور دیگر میهن‌دوستی و شاه‌پرستی است. دوره‌ی سلطنت رضاشاه، بین میهن‌دوستی و شاه‌پرستی، هم ذاتی در نظر گرفته شده است و این دو قرین یکدیگر در گستره‌ی تاریخ به حساب می‌آمدند. ملی‌گرایی پهلوی بیشتر به سمت نوعی میهن‌پرستی شخصی شده در نوسان بود، زیرا به جای آنکه بر گرایش‌های آزادی‌خواهانه و قانون‌گرایانه در قالب یک سرزمین معین تأکید نماید مبتنی بر وفاداری شخصی، سنتی، فرهنگی یا معطوف به نژاد بود. در رابطه با شاه‌پرستی روزنامه اطلاعات با درج مقاله‌ای تحت عنوان «شاه‌پرستی» این موضوع را مورد توجه قرار می‌دهد. نویسنده در بخشی از مقاله خود می‌نویسد «پدران ما شاه را حافظ استقلال و عظمت و سرفرازی ایران می‌دانستند. شاه‌پرستی در آن زمان مفهوم وطن‌پرستی امروز را داشت. ایرانیان فقط سلطنت و دفاع از شاه را، چنانکه امروز حفظ وطن و دفاع از آن، را وظیفه هر فرد از افراد مملکت است، از جمله وظایف اولیه خود می‌دانستند.» توجه به این نکته درخور تأمل است که ایجاد پیوستگی ذاتی میان شاه‌پرستی و میهن‌دوستی، و هم‌تراز قرار دادن فرمان یزدان با فرمان شاه، دقیقاً به منظور یگانه ساختن شاه، با میهن و خدا بود. موضوعی که در این زمان تحت عنوان مثلث (خدا، شاه، میهن) عنوان شد.

منابع و مآخذ

۱. آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۷)، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نی، چ ۲.
۲. آدمیت، فریدون. (۱۳۵۷). اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، تهران: پیام، چ ۳.
۳. آشوری، داریوش. (۱۳۷۹). دانشنامه سیاسی، تهران: مروارید، چ ۱.
۴. آصف، محمدحسن. (۱۳۸۴). مبانی ایدئولوژیک حکومت در دوران پهلوی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چ ۱.
۵. اکبری، محمدعلی. (۱۳۹۳). تبارشناسی هویت جدید ایرانی، تهران: علمی فرهنگی، چ ۲.
۶. دلفانی، محمود. (۱۳۷۵). فرهنگ ستیزی در دوره رضاشاه، تهران: سازمان اسناد ملی ایران، چ ۱.
۷. سرجنت، ال‌تی. (بی‌تا). ایدئولوژی‌های سیاسی معاصر، ترجمه محمد کتابی، اصفهان: دانشگاه اصفهان.
۸. سردارآبادی، خلیل‌الله. (۱۳۷۸). موانع تحقق توسعه سیاسی در دوره سلطنت رضا شاه (۱۳۰۴ - ۱۳۲۰)، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چ ۱.
۹. شهبازی، عبدالله. (۱۳۸۲). ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، تهران: اطلاعات، چ ۲۲ و ۲۴.
۱۰. طرفداری، علی‌محمد. (۱۳۹۷). ملی‌گرایی، تاریخ‌نگاری و شکل‌گیری هویت ملی نوین در ایران، تهران: امیرکبیر، چ ۱.
۱۱. طهماسبی، عبدالله. (۱۳۵۵). تاریخ شاهنشاهی اعلیحضرت رضاشاه پهلوی، تهران: دانشگاه تهران، چ ۱.
۱۲. علی بابایی، غلامرضا. (۱۳۸۵). فرهنگ روابط بین‌الملل، تهران: وزارت امور خارجه، چ ۱.
۱۳. فوران، جان. (۱۳۹۲). مقاومت شکننده، ترجمه احمد تدین، تهران: خدمات فرهنگی رسا، چ ۱۴.
۱۴. قدوسی‌زاده، حسن. (۱۳۸۷). اصطلاحات سیاسی، تهران: دفتر نشر معارف، چ ۱.
۱۵. قمری، داریوش. (۱۳۸۰). تحول ناسیونالیسم در ایران، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چ ۱.
۱۶. کاتم، ریچارد. (۱۳۷۱). ناسیونالیسم در ایران، ترجمه احد تدین، تهران: کویر، چ ۱.
۱۷. کاتوزیان، محمدعلی همایون. (۱۳۸۹). دولت و جامعه در ایران، سقوط قاجار و استقرار پهلوی، تهران: مرکز، چ ۵.

۱۸. کاظم‌زاده، حسین. (۱۳۶۴). مجله ایرانشهر، س ۳، ش ۱، تهران: اقبال، چ ۱.
۱۹. نفیسی، سعید. (۱۳۴۵). تاریخ معاصر ایران، چ ۱.
۲۰. مقالات
۲۱. ازغندی، علیرضا و صادقی زیدی، ارش. (۱۳۹۵). «نخبگان عصر مشروطه و صورت‌بندی گفتمان ناسیونالیسم در ایران»، مجله علوم سیاسی، س ۱۲، ش ۳۷، ۹۵-۷۵.
۲۲. استنلی، بن. (بی‌تا). «ناسیونالیسم چیست؟»، ترجمه عزت‌اله فولادوند، مجله نگاه نو، ش ۵.
۲۳. اشرف، احمد. (۱۳۷۳). «بحران هویت ملی و قومی در ایران»، مجله ایران‌نامه، ش ۴۷، ص ۵۵۰-۵۲۱.
۲۴. انتخابی، نادر. (۱۳۷۲). «ناسیونالیسم و تجدد در فرهنگ سیاسی بعد از مشروطیت»، مجله ایران‌نامه، ش ۴۲، ص ۲۰۸-۱۸۵.
۲۵. بهادری، علی. (۱۳۹۱). «تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی در ایران»، مجله سوره اندیشه، ش ۶۷-۶۶، ص ۲۲۸-۲۲۶.
۲۶. پورآرین، فواد و رجبی، علی‌اصغر. (۱۳۹۲). «بررسی زمینه‌های سیاسی و اجتماعی قدرت‌یابی رضاشاه»، مجله تاریخ‌نامه خوارزمی، س ۱، ش ۲، ص ۴۰-۲۵.
۲۷. دیلمقانی، فرشید و قاسمی ترکی، محمدعلی. (۱۳۹۶). «جایگاه هویت ملی در ایران نگاهی به تطور تاریخی الگوها و سیاست‌های هویت ملی از زمان باستان تا دوره‌ی پهلوی اول»، مجله سیاست متعالیه، س ۵، ش ۱۹، ص ۱۷۶-۱۵۵.
۲۸. رسولی، حسین. (۱۳۹۷). «تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی دوره‌ی رضاشاه و تأکید بر پیوستگی نژادی کردها در ایران»، مجله تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری، س ۲، ش ۲۲، ص ۵۹-۳۹.
۲۹. سلیمانی، غلامعلی، آزرمی، علی. (۱۳۹۶). «ملی‌گرایی باستان‌گرا و بران در هویت انسان ایرانی»، مجله انسان پژوهی دین، س ۱۴، ش ۳۷، ص ۲۲۳-۲۰۷.
۳۰. علیزاده، محمدعلی و طرفداری، علی‌محمد. (۱۳۸۹). «تأثیر گفتمان ملی‌گرایی بر تحولات اجتماعی و فرهنگی دوره پهلوی اول»، مجله پژوهش‌نامه تاریخ، ش ۱، ص ۱۲۲-۹۹.
۳۱. فاضلی، نعمت‌الله و سلیمانی قره‌گل، هادی. (۱۳۹۱). «نقش روشنفکران اواخر دوره قاجار در شکل‌گیری نخستین دولت مدرن در ایران»، مجله جامعه‌شناسی تاریخی، ش ۴، ص ۴۴-۲.

۳۲. قاسمی، علی‌اصغر و ابراهیم‌آبادی، غلام‌رضا. (۱۳۹۰). «نسبت هویت ملی و وحدت ملی در ایران»، مجله راهبرد، س ۲۰، ش ۵۹، ص ۱۰۷-۱۳۸.
۳۳. قدس، رضا و طایفی، علی (۱۳۷۵). «ناسیونالیسم ایرانی و رضاشاه»، ترجمه علی طایفی، مجله فرهنگ و توسعه، ش ۲۳، ص ۴۹-۵۲.
۳۴. قیصری، علی. (۱۳۷۹). «بازتاب تجددخواهی و ناسیونالیسم در ادبیات آغاز دوران پهلوی (۱۳۲۰-۱۳۰۰)»، مجله ایران‌نامه، س ۱، ش ۳، ص ۲۱۲-۱۸۱.
۳۵. کجباغ، علی‌اکبر و احمدوند، زینب. (۱۳۹۰). «جریان باستان‌گرایی و تشکیل حکومت پهلوی»، مجله پژوهش در تاریخ، ش ۵، ص ۱۵۶-۱۳۷.
۳۶. کشاورزی‌نیا، علیرضا. (۱۳۹۵). «بررسی اندیشه ملی‌گرایی در دوره پهلوی اول (۱۳۲۰-۱۳۰۰)»، دومین کنفرانس بین‌المللی رویکردهای نوین در علوم انسانی، ص ۴۲-۱.
۳۷. مؤمن صفایی، علیرضا و علینی، علی‌اکبر. (۱۳۹۸). «شکل‌گیری ملی‌گرایی در ایران»، مجله پژوهش ملل، ش ۴۹، ص ۴۰-۲۴.
۳۸. نظری، علی‌اشرف. (۱۳۸۶). «ناسیونالیسم و هویت ایرانی مطالعه موردی دوره پهلوی اول»، مجله پژوهش حقوق و سیاست، س ۹، ش ۲۲، ص ۱۷۲-۱۴۲.
۳۹. یاراحمدی، معصومه. (۱۳۹۴-۱۳۹۳). «بررسی رویکرد هویتی حکومت رضاشاه»، مجله مطالعات تاریخی، ش ۴۷-۴۶، ص ۱۳۸-۱۰۹.

روزنامه

۴۰. روزنامه اطلاعات، ۲۷ بهمن ۱۳۱۳، س ۹، ش ۲۴۱۵.

Examining the Core Elements of the Ideology of Iranian Nationalism in the First Pahlavi Period

Shahrazad Rumez, Seyed Alireza Abtahi, Nasser Jadidi

Abstract:

The constitutional movement in Iran led to disorder and chaos due to the unpreparedness of the social, economic, cultural and political foundations of the Iranian society and the interference of foreign countries instead of the establishment of a democratic government. In such a situation, establishing security and maintaining the integrity of the country was one of the most important needs of Iranian society. In the period of the transfer of power from Qajar to Pahlavi, in addition to a wide transformation in the political, economic and social structure, a great effort was made to reconstruct the intellectual and identity system of Iranians, and novel concepts and categories entered the literature and words used by the common people. Following the example of European countries, the intellectuals considered strengthening national unity through the formation of a powerful government as the best solution to Iran's troubled situation. In this article, while examining the process of nationalism in Reza Shah's period, what were the core elements and components of nationalist ideology in that period? It is tried to be investigated using descriptive-analytical method and relying on reliable sources. It seems that national unity, antiquarianism, patriotism and kingship were the main components of Iranian nationalism during the time of Reza Shah.

Keywords: Pahlavi, National Unity, Antiquarianism, Patriotism, Shah-Centeredness, Nationalism